

فلسطین در جنگی که ماسک‌ها کنار زده شد

بیژن هیرمن‌پور

آبان ۱۳۶۱ (اکتبر ۱۹۸۲)



<https://bijan.hirmanpour.net>

حمله اخیر اسرائیل به لبنان و حوادثی که در طی اینمدت در لبنان گذشت، در عین حال که ضربات سختی به جنبش فلسطین وارد ساخت، پرده از چهره بسیاری از نیروهای مرتبط با جنبش خلق فلسطین و لبنان برداشته و واقعیتها را هر چه ملموس‌تر در مقابل چشم همگان قرار داد. شناخت از این واقعیتها و درس آموزی از تجارب غنی حوادث لبنان، قدم مهمی است که انقلابیون منطقه موظفند جهت پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی در منطقه و خنثی سازی توطئه‌های امپریالیستی و مقابله با آن بردارند.

در این جزمه ما کوشیده‌ایم جمع‌بندی اهم تجارب لبنان را در اختیار نیروهای مبارز ایران قرار دهیم. باشد که مبارزین میهنمان با جذب این تجارب، نبرد قاطعانه خود را علیه امپریالیسم و سگان زنجیریش با آگاهی و هوشیاری هر چه بیشتری دنبال نمایند.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
آبان ماه ۱۳۶۱

برای چریکهای فدائی خلق دیگر لازم نیست اثبات کنند که تا چه حدی نبردی را که در ایران انجام می‌دهند با نبرد خلق فلسطین در خاورمیانه همبسته می‌بینند. اصولاً امروز دیگر نبرد خلق فلسطین یک مسئله صرفاً فلسطینی نیست که خلقهای دیگر خاورمیانه در همبستگی انترناسیونالیستی از آن حمایت کنند. این نبرد، نبرد همه خلقهای خاورمیانه است و شرایط سیاسی و بستگیهای مادی چنان وضعیتی را بوجود آورده که هر سازمان مبارزی در خاورمیانه ناگزیر است مسئله فلسطین را چون امری مربوط به خود مورد تحلیل قرار دهد و در قبال آن جهت گیری روشن داشته باشد. مخصوصاً امروز که رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین با رسوائی تمام در مقابل امپریالیسم و سگهای زنجیریش سرافکننده و بزدلانه و جیونانه راه فرار در پیش گرفته و خلق فلسطین و انقلابیون لبنان را در زیر تیغ دژخیمان تنها گذاشته، احساس مسئولیت سازمانهای انقلابی خلقهای خاورمیانه در مقابل این خلق و انقلاب آن اهمیتی دوچندان می‌یابد. اگر انقلاب در خاورمیانه بتواند درسهای آن را که وقایع سه ماهه اخیر لبنان می‌آموزد، جذب کند و در تئوری و عمل خود دخالت دهد بجرأت می‌توان ادعا کرد که این بظاهر شکست، پیروزی بزرگی برای امر انقلاب در سطح خاورمیانه بوده است و خونهای که در لبنان بزمین ریخت بیش از هر خون دیگری که تاکنون در خاورمیانه ریخته شده باشد، می‌تواند درخت انقلاب را در این منطقه بارور کند. باید این تجربه را با قاطعیت و بدون هرگونه ملاحظه از هر نیروئی تحلیل کرد و نباید بگذاریم که دل‌بستگیهای عاطفی ما به افراد یا سازمانهای ویژه‌ای مانع از آن شود که در تحلیل خود همه چیز را بحساب آوریم.

در سه ماهه اخیر در لبنان ما شاهد چه وقایعی هستیم؟ آنچه در این سه ماهه رخ داد نتیجه طبیعی تدارکاتی بود که از سالها پیش از سوی امپریالیسم پیش بینی شده بود. آنزمان که رسماً با توافق امپریالیسم، به رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین چراغ سبز داده می‌شد تا «ستاد نظامی» خود را در لبنان بپا کند، صحنه اول نمایشی بازی می‌شد که صحنه آخر آن می‌بایست اعطاء اجازه نامه رسمی به همین رهبری جهت برپا کردن «ستاد سیاسی» در تونس باشد.

سازمان آزادیبخش فلسطین [توانست] با شروع قهرمانانه مبارزه مسلحانه اعتماد خلق فلسطین را بخود جلب کند و وقتیکه امپریالیسم دیگر وجود آنرا غیر قابل انکار می‌دید در صدد تقویت موضع سازشکاران در رهبری این سازمان برآمد و بخصوص از طریق کمکهای دولتهای دست نشانده عرب عناصر گوناگون این رهبری را از طرق گوناگون بخود وابسته کرد و این عناصر حالا دیگر وابسته، بنحوی مزورانه چنین جلوه می‌دادند که گویا از تضادهای میان کشورهای عربی و کشورهای امپریالیستی دارند بنفع انقلاب فلسطین بهره‌برداری می‌کنند در حالیکه واقعیت چیز دیگری بود. آنها انقلاب فلسطین را از یک سو به ارابه امپریالیسم و از سوی دیگر به ارابه رویونیسم می‌بستند و در دو سه ماهه اخیر همه چیز به روشنی بمعرض تماشای همگان گذاشته شد.

اسرائیل در چه شرایطی نیروهای خود را وارد خاک لبنان کرد؟ در شرایطی که مطمئن بود رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین را در حال تقاضای صلح در آنجا خواهد یافت. در وضعیتی که اسرائیل اکنون در آن بسر می‌برد، در شرایط بالاترین سطح تورم جهانی و بحران عمیق اقتصادی و آشکار شدن شکافهای درونی جامعه، اگر اسرائیل حتی احتمال می‌داد که ممکن است در شرایط ویژه‌ای، سازمان آزادیبخش فلسطین به سازماندهی مقاومت خلقهای فلسطین و لبنان در مقابل هجوم نظامی اسرائیل دست خواهد زد، غیر ممکن بود اسرائیل دست به چنین هجومی بزند. اصولاً ارتش اسرائیل قادر به مقاومت در مقابل یک جنگ چریکی توده‌ای نیست و همه شواهد عینی نشان می‌دهد که خلقهای فلسطین و لبنان برای این جنگ آماده بودند و سازمان آزادیبخش فلسطین نیز سلاح و تجهیزات لازم را برای سازماندهی این جنگ در اختیار داشت و اگر چنین جنگی سازماندهی می‌شد، اگر نگوئیم در کوتاه مدت در مدتی نه چندان طولانی کمر دولت اسرائیل را در منطقه می‌شکست و از این طریق ضربه‌ای بسیار بزرگ بر سلطه امپریالیسم در خاورمیانه وارد می‌کرد ولی اسرائیل این سگ زنجیری امپریالیسم، رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین را بهتر از خود خلق فلسطین می‌شناخت و به همین جهت نیز در شرایطی مساعد نیروی اسرائیل به خاک لبنان وارد شد و خیلی زود نشان داد که هدف اصلی هجوم، نه رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین و «چریکهای گوش به فرمان آن» بلکه خلقهای انقلابی فلسطین و لبنان است.

برای نجات این رهبری سازشکار «نیروهای بین‌المللی» یعنی سربازان کشورهای امپریالیستی آمریکا، فرانسه و ایتالیا به بیروت آمدند. وجود این رهبران برای اجرای صحنه‌های بعدی نمایش لازم بود و آنها می‌بایست «شرافتمندانه» و بنحوی که «حیثیت»شان لکه دار نشود و در حالیکه فریاد مبارزه ادامه دارد، سر داده‌اند و با این بهانه عوامفریبانه که گویا می‌خواستیم از «تخریب غرب بیروت» و «کشتار غیر نظامیان» جلوگیری شود از لبنان خارج شوند در حالیکه مطمئن بودند - و نه تنها آنها بلکه هر کس اندک آگاهی از وضع داشت مطمئن بود- که پس از خروج آنها، هم غرب بیروت تخریب خواهد شد و هم غیر نظامیان قتل عام خواهند گردید. البته شاید بتوان گفت در وضعیتی که رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین و چریکهای وابسته به آن در غرب بیروت داشتند در واقع چاره‌ای جز خروج از لبنان نداشتند و مقاومت آنها نیز جز یک عمل انتحاری که حتی نتیجه روانی آن نیز مشکوک بود چیز دیگری نمی‌بود. اگر رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین و چریکهای تحت فرماندهی‌اش در غرب بیروت دست به مقاومت می‌زدند، شکست و نابودیشان حتمی بود ولی چه کسی آنها را در چنین وضع نومیدانه‌ای قرار داده بود. چرا این رهبری که از چهار ماه قبل از حمله اسرائیل به لبنان اطلاعات دقیقی از تصمیم اسرائیل برای انجام این حمله منتشر می‌کرد

و بوقوع آن اطمینان کامل داشته مسئله مقاومت در مقابل این هجوم را فقط وقتی بطور جدی مطرح کرد که اسرائیل حتی قسمت بزرگی از بیروت را اشغال کرده بود؟ بله در آن شرایط در «غرب بیروت» مقاومت، غیر ممکن بود به نتیجه برسد ولی در لبنان در مقابل هجوم اسرائیل بخوبی می‌شد و هم اکنون نیز بخوبی می‌توان مقاومت کرد.

وضعی که سازمان آزادیبخش فلسطین در غرب بیروت با آن روبرو شد نتیجه طبیعی سیاست مماشات و سازشکاری این رهبری با تمام نیروهای مرتجع و وابسته به امپریالیسم در منطقه و در سراسر جهان است. اگر در بحبوحه کشتار خلق فلسطین و لبنان توسط ارتش اسرائیل و مرتجعین لبنان، و در سکوت کامل همه کشورهای عربی، باز یاسر عرفات، ملک خالد را دوست مردم فلسطین و کسی که «سرانجام جان خود را در راه این مردم داد» می‌نامد و از دولت فرانسه می‌خواهد که به لبنان نیرو اعزام کند، اینها همه نتیجه طبیعی روشی است که این سازمان در چند سال اخیر در پیش گرفته بود ولی در غرب بیروت همه نقابها از چهره فریبکار آن بکنار رفت و این است بخش بزرگی از دستاوردهای وقایع لبنان برای انقلاب در منطقه. رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین حضور نیروهای کشورهای امپریالیستی در لبنان را مشروعیت می‌بخشد و مزدورترین دشمنان خلقهای خاورمیانه را دوستان مردم فلسطین می‌نامد. از میدان نبرد در لبنان می‌گریزد، خلقها را در زیر تیغ دشمنان خونخوار تنها می‌گذارد تا از طرف سران کشورهای عربی، این نوکران و مزدوران امپریالیسم، در شهر فاس مراکش و از طرف «پاپ اعظم» رُم چون رهبری یک کشور مورد استقبال قرار بگیرد.

از این وقایع، انقلاب چه درسی باید بگیرد؟ سازمان آزادیبخش فلسطین اگر بخواهد باز در متن انقلاب فلسطین و خاورمیانه باقی بماند باید با این رهبران سازشکار و خائن چه کند؟

ما انقلابیون ایران به اندازه کافی در جریان انقلاب خود با چهره عوامفریب این رهبران آشنا شدیم و دیدیم که چگونه این رهبران بلافاصله پس از به روی کار آمدن رژیم جدید به مشاطه‌گری چهره کثیف آن در نزد خلقهای ایران برآمدند. خلق فلسطین، کادرهای سازمان آزادیبخش و بطور کلی تمام انقلابیون منطقه باید از فرصتی که پیش آمده استفاده کنند و این رهبران سازشکار را از صفوف خود طرد نمایند و نگذارند که آنها عوامفریبانه پرچم سفید در دست، دستهای خود را به علامت پیروزی بلند کنند. آنها امروز همه‌گونه سخن می‌گویند. گاه از مذاکره مستقیم با آمریکا بر سر «حق خود مختاری فلسطینیها»، گاه از ادامه مبارزه «بشکل سیاسی» و گاه حتی از ادامه مبارزه مسلحانه. ولی همه اینها عوامفریبی است و جریان عمل نشان داد که آنها اهل مبارزه نیستند. اگر آنها می‌خواستند با اسرائیل به مبارزه مسلحانه برخیزند چه فرصتی از این بهتر که خلقهای لبنان و فلسطین را آماده و مسلح در اختیار داشتند و اسرائیل بعنوان یک اشغالگر خارجی در سرزمین لبنان حضور داشت که حتی اربابان و فرماندهان امریکائیش نیز از ترس افکار عمومی مردم جهان آنرا تقبیح می‌کردند. به هر حال فرصت افشاء و طرد این رهبران از صفوف انقلاب در خاورمیانه درسی است که هرگاه انقلابیون منطقه آنرا با تمام ابعادش دریابند و تحلیل کنند و در عمل تبلیغ و مبارزه خود به حساب آورند، تا حدّ زیادی شکستی را که موقتاً انقلاب در لبنان تحمل کرده جبران می‌کنند.

دستاورد دیگر این وقایع برملا شدن بیهودگی امیدهای بود که سازشکاران، به نیروهای ضدّ خلقی و دولتهای وابسته منطقه بسته بودند. ارتش سوریه که پیش از این بارها جسارت خود را در سرکوب خلقهای

فلسطین و لبنان نشان داده بود، در مقابل این هجوم سرعت دست و پای خود را جمع کرد و با بیصبری منتظر روزی شد که امپریالیستها تاریخ دقیق بازگشتش را به سوریه تعیین کنند و ختم مأموریتش را اعلام نمایند. خفت و خواری این ارتش که به پیشرفته‌ترین سلاحهای موجود در جهان مجهز است در مقابل ارتش اسرائیل بخوبی نشان داد که وابستگی در صحنه سیاست یعنی چه و نیروی وابسته و ارتش وابسته برای کدام صحنه نبرد تربیت و سازماندهی شده است. پیش از این وقایع شاید کسانی بودند که گمان می‌کردند ارتش سوریه، در صورت لزوم، در مقابل هجوم اسرائیل از مردم لبنان و فلسطین دفاع خواهد کرد ولی این تجربه نشان داد که اینگونه امیدها واهی است و این درس را باید انقلاب خوب جذب کند و تا از خاطر توده‌ها محو نشده، نتایج لازم را از آن بگیرد.

وضع دیگر کشورها نیز به همین صورت بود. قذافی که سالهاست در عوامفریبی و انقلابی‌نمائی گوی سبقت را از همه سران کشورهای عربی ربوده است و همین چند ماه پیش تصمیم داشت و تبلیغ میکرد که می‌خواهد با رژیم اسلامی ایران، ارتش مشترکی برای نجات «قدس» بوجود آورد، در این جریان جز نصیحت خودکشی به عرفات و دریغ خوردن از «فاصله جغرافیائی» کاری نکرد. رژیم «اسلامی» ایران نیز که باز امیدهایی در دل پاره‌ای از ساده‌اندیشان فلسطینی و لبنانی بوجود آورده بود پس از هیاهوهای توخالی در مورد اعزام نیرو به لبنان و مقابله با هجوم اسرائیل، ناگهان متوجه این «پیام امام امت» شد که «بازی نخورید» و از «نجات» خلق فلسطین و لبنان صرفنظر کرد. به امامشان ظاهراً وحی شده بود (از کجا؟) که «راه قدس از کربلا می‌گذرد» و با وقاحت تمام اعلام کردند که گویا همه این کشتارها و سرکوبها در لبنان برای مقابله با انقلاب اسلامی ایران و «نجات صدام» سرهم بندی شده است. ولی به هر حال جریان عملی آنچنان صراحتی دارد که جای هیچگونه عوامفریبی باقی نمی‌گذارد.

به هر حال اینها هم دستاوردهای دیگری از این وقایع است و انقلابیون منطقه بنظر ما باید آنها را با تمام نتایج عملیش برای توده‌ها توضیح دهند و در استراتژی و تاکتیک خود بحساب آورند. باید به انقلاب فلسطین کمک کرد تا صفوف خود را از سازشکاران، وابستگان به سیاستهای دولتهای وابسته منطقه و همچنین عمال رویونیسم پاک کند و اکنون فرصتی تاریخی برای انجام این کار فراهم آمده است.

ارتش اسرائیل در شرایطی که دیگر نه ارتش لبنان و نه ارتش سوریه قادر به کنترل اوضاع لبنان نبودند وارد این کشور شد. بیانیه‌های اولیه اسرائیل برای انجام این حمله آنقدر بچگانه و ابلهانه بود که در جریان عملیات، خود نیز آنها را رها کرد. آنچه مسلم بود ارتش اسرائیل فقط به منظور درهم شکستن سازمان آزادیبخش فلسطین به لبنان حمله نمی‌کرد و خیلی زود معلوم شد که هدف این هجوم در وهله اول جنبش دمکراتیک خلق لبنان و فلسطین است و در وهله دوم احیاناً انضمام بخشی از لبنان به اسرائیل. از قضا ارتش اسرائیل در مقابل رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین بیشترین اغماض را از خود نشان داد و به وی امکان داد تا تمام کبکبه و دبدبه بوروکراتیک خود را نجات داده به خارج از لبنان منتقل کند. وقتی معلوم شد با توجه به اوضاع داخلی اسرائیل، ارتش اسرائیل قادر نیست همه آنچه را که لازم است به تنهائی در لبنان انجام دهد، تبلیغات امپریالیستی به کمک سازشکاران و عوامفریبان در رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین، لزوم مداخله ارتشهای کشورهای امپریالیستی امریکا، فرانسه و ایتالیا را در لبنان بعنوان پیام‌آوران صلح جلوه داد و امروز می‌بینیم که چگونه ارتش روحیه باخته لبنان در حمایت ارتشهای اسرائیل، امریکا، فرانسه و ایتالیا از نو جان گرفته و با بی‌پروائی‌ای که در منطقه فقط نظیر آنها نزد رژیم جمهوری اسلامی

ایران می‌بینیم به خانه گردی و کشف «اسلحه و مدارک درون گروهی» مشغول است. ولی نکته مثبت در این واقعه این است که اکنون بار دیگر نیروهای کشورهای امپریالیستی خود شخصاً در صحنه حاضرند و مخصوصاً امپریالیسم امریکا که پس از تجربه ویتنام مدتی روحیه خود را باخته بود و از اعزام نیرو به مناطق بحرانی حتی‌المقدور خودداری می‌کرد بار دیگر با جرأت و جسارت به اقدام مستقیم دست زده است. لذا اگر انقلاب خاورمیانه بتواند از زیر ضرب‌های که به آن وارد آمده قد راست کند صحنه برای «نبرد قطعی» یعنی برای رویارویی با آن نیروهائی که مستقیماً صحنه‌گردان وقایع در خاورمیانه هستند فراهم است و به امریکا می‌توان در خاورمیانه همان درسی را داد که در ویتنام داده شد.

بطور کلی سیاست امپریالیسم امروز در کشورهای تحت سلطه خشونت بیسابقه‌ای بخود گرفته است و میزان این خشونت مخصوصاً در خاورمیانه از حدت و شدت بیسابقه‌ای برخوردار است. امپریالیسم بزرگترین جنگ زمینی پس از جنگ جهانی دوم را به خلقهای ایران و عراق تحمیل کرده است. در ایران به نام اسلام و بدست مزدوران خود به کارهائی مشغول است که زبان از توصیف آنها قاصر است و کم و بیش به همین صورت است وضع دیگر کشورهای خاورمیانه. از سوی دیگر سیاست امپریالیستی سعی می‌کند چه از طریق نفوذ در سازمانهای اپوزیسیون و چه از طریق سرهم بندی کردن سازمانهای بظاهر مخالف در این کشورها و تبلیغ در حول و حوش آنها و مخصوصاً با پوشش اسلامی، جریان آینده اوضاع را نیز در کنترل خود داشته باشد. به همین جهت انقلاب در این شرایط باید هوشیاری ویژه‌ای از خود نشان دهد. دشمنان خلق را نه تنها در صف نیروهائی که مستقیماً با امپریالیسم همکاری می‌کنند بلکه حتی در صف کسانی که بظاهر در مقابل آنها قرار گرفته‌اند نیز باید شناخت و از هم اکنون، و پیش از آنکه امپریالیسم بتواند در کشورهای دیگر نیز مانند ایران جنبشهای دمکراتیک را به بیراهه بکشد، برای مردم افشاء نمود. در هر صورت این درست است که آنچه در لبنان گذشت ضربه‌ای بود بر پیکر انقلاب ولی در عین حال این ضربه، انقلاب لبنان و فلسطین را از این بن بستی که چندین سال بود به آن رسیده بود نجات می‌دهد. راستی گمان می‌کنید که آقای عرفات با چریکهای که در غرب بیروت جمع کرده بود در صورتیکه اسرائیل حمله نمی‌کرد و آنها را از آنجا بیرون نمی‌نمود چه می‌کرد؟ آیا او این چریکها را در خدمت جنبش دمکراتیک در لبنان قرار می‌داد؟ و یا نه آنها را برای «مبارزه مسلحانه» به اسرائیل می‌فرستاد؟ آقای عرفات برای آینده هیچیک از این دو قصد را نداشت و این را بارها اعلام کرده بود و اگر گاه نیز کاری انجام می‌شد ظاهراً از کنترل او خارج بود. از دست رفتن اینهمه امکانات در لبنان ضربه‌ای بود به انقلاب ولی باید اینرا هم در نظر داشت که این امکانات در شرایط سلطه رهبران سازشکار و حتی وابسته، آنچنان هم در خدمت انقلاب قرار نداشتند. امروز امپریالیسم امیدوار است تا بکمک رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین و «مذاکرات سیاسی» پیرامون طرحهای بی‌سرانجام، انقلاب خلق فلسطین و بدنبال آن جنبشهای دمکراتیک کشورهای عربی را به بیراهه کشیده، بطور قطعی، سرکوب کند و به همین جهت نیز انقلابیون باید در منزوی کردن این رهبری از توده‌های مردم و ایجاد سازمانهای انقلابی رهبری‌کننده از خود سرعت عمل نشان دهند.

ممکن است ملاحظاتی اینگونه برخورد با رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین را منع کند ولی ما معتقدیم که هر گاه انقلابیون منطقه به انتقادی جدی از این رهبری برنخیزند و به طرد آن اقدام نکنند زمینه مساعدی برای اعمال سیاست نواستعماری امپریالیسم خالی می‌گذارند که از طریق رژیمها و افراد و سازمانهای وابسته بخود مانند رژیمهای لیبی و ایران نظر توده‌ها را در منطقه بخود جلب کنند و از این طریق نهضت آنها را

به انحراف بکشند.